

## بهاه کوچک خوشحالی



«اگر خرید هم نکنم حتماً می‌آیم دوری توی خیابان و پاساژها می‌زنم. حال و هوای شب عید یک چیز دیگر است. حال آدم را خوب می‌کند. بالاخره هم یک چیزی می‌خرم حتی اگر شده از دستفروش‌های کنار خیابان.»

«اگر خرید هم نکنم حتماً می‌آیم دوری توی خیابان و پاساژها می‌زنم. حال و هوای شب عید یک چیز دیگر است. حال آدم را خوب می‌کند. بالاخره هم یک چیزی می‌خرم حتی اگر شده از دستفروش‌های کنار خیابان.»

به گزارش ایسنا، روزنامه ایران نوشت: پاساژها، خیابان‌ها و مغازه‌های کوچک و بزرگ این روزها از جمعیت پر و خالی می‌شود. ترافیک از اول اسفند بیشتر و اعصاب خرد کن تر شده و توی تاکسی همه غر می‌زنند و می‌گویند: «ترافیک شب عیده دیگه.» خرید عید رسم قدیمی شب‌های پرهیجان قبل از سال نو است؛ اعتقاد به نونوار شدن با نو شدن سال حتی اگر در حد یک تکه لباس باشد. اما جوان‌ها بین حرف‌هایشان گاهی به این رسم می‌خندند و می‌گویند اعتقادی به آن ندارند. برایشان مهم نیست لباس شان دم سال تحویل و موقع عید دیدنی‌ها نو باشد اما آنچه در خیابان می‌بینیم خیلی هم با این حرف‌ها همخوانی ندارد. بعضی‌ها هم لباس نو می‌خرند هم خرج‌های آنچنانی می‌کنند تا ظاهر و شکل و شمایل شان تازه و شیک و خاص به نظر برسد. شما جزو کدام یک از این جوان‌ها هستید؟ موافق‌ها یا مخالف‌ها؟

خرید کنیم یا نه؟

مرکز خرید نه بالای شهر است نه پایین شهر؛ از چند پله باید بالا بروی تا بررسی جلوی در ورودی. کمی از غروب گذشته و مرکز خرید شلوغ‌تر از همیشه است. آنقدر که درهای متحرک را باز گذاشته‌اند بس که ثانیه به ثانیه باز و بسته می‌شود.

جلوی هر مغازه لااقل یکی دو نفری ایستاده‌اند و اجناس ویتترین را به هم نشان می‌دهند یا در سکوت متفکرانه جنس‌ها و قیمت‌هایشان را نگاه می‌کنند. جلوی ویتترین‌ها شلوغ‌تر از داخل مغازه‌هاست اما با این حال می‌شود گفت ترافیک شب عید به داخل مرکز خرید کشیده شده. جلوی ویتترین‌ها و روسری‌رنگارنگ که با رنگ‌های شاد و صورتی و سبز و زرد دیگر بهاری است نه زمستانی دو دختر جوان ایستاده‌اند. یکی از آنها یک روسری را نشان آن یکی می‌دهد و او هم انگار جوابش را می‌دهد.

کنارشان می‌ایستم و تا می‌خواهند بروند سراغ یک مغازه دیگر سر حرف را باز می‌کنم و می‌پرسم به خرید عید اعتقاد دارید؟ ستایش که دامن پشمی و کت پوشیده و یک شال زرشکی سرش کرده، می‌گوید: «نه زیاد، حالا خیلی هم برایم واجب نیست هرسال خرید کنم ولی بدم هم نمی‌آید. اگر چیزی لازم داشته باشم می‌خرم ولی اگر خرید هم نکنم حتماً می‌آیم دوری توی خیابان و پاساژها می‌زنم. حال و هوای شب عید یک چیز دیگر است. حال آدم را خوب می‌کند. بالاخره هم یک چیزی می‌خرم حتی اگر شده از دستفروش‌های کنار خیابان.»

این‌ها تقریباً شبیه ستایش فکر می‌کند: «مادر من اصرار زیادی دارد که خرید کنیم، مخصوصاً می‌گوید باید سال تحویل یک لباس نو تن مان باشد. گاهی حوصله خرید ندارم ولی به خاطر مامان هم که شده می‌آیم و چیزی می‌خرم. البته اگر چیزی لازم داشته باشم حتماً خرید می‌کنم. هرچند شلوغی پاساژها و خیابان‌ها گاهی واقعاً کلافه‌ام می‌کند.» می‌گویم اما بعضی از هم‌سن و سال‌هایتان می‌گویند خرید شب عید خیلی هم کار جذابی نیست و دنبالش هم نمی‌روند. ستایش جواب می‌دهد: «نه اینکه چون سنت است بگویم بهش پایبندم ولی گفتم که یک جورهایی حال آدم را خوب می‌کند. تغییر و تنوعی است بالاخره وسط این همه چیز اعصاب خرد کن.»

شادی همراه مادرش وسط مرکز خرید راه می‌رود. صورتش بگویی بگویی بی‌حوصله است و خسته. برعکس مادرش که انگار با ذوق از همان دور هم حواسش به ویتترین مغازه‌ها هست. شادی تا سؤال را می‌شنود، می‌گوید: «من خیلی علاقه‌ای به این کار ندارم اما به هوای مادرم می‌آیم. تنها که نمی‌تواند خرید کند. بالاخره باید یکی باشد ببیند لباس به تنش خوب است یا نه.» مادرش می‌دود توی حرفش و می‌گوید: «دختر باید همین‌جاها به داد مادرش برسد دیگر.» و می‌خندد.

شادی برایش مهم نیست در عید دیدنی ها لباس نو تنش باشد. به نظرش این حتی رسم عید هم نیست و برای آن زمان است که سالی یک بار خرید می کردند نه الان که جوان ها در طول سال خرید می کنند. با این حال باز هم می گوید: «خودم چیزی هم نخرم دوست دارم همراه مادرم باشم. اگر این طوری راضی باشد برایش مهم است.»

اما همه این طوری نیستند که با ذوق بیایند خیابان به هوای خرید یا مقید باشند مادر و خواهرشان را همراهی کنند تا خرید کند. بعضی ها خیلی جدی از این کار بدشان می آید و به نظرشان رسم قشنگی هم نیست.

از مرکز خرید بیرون می آیم و خیابان را می روم پایین که شلوغ است اما نه اندازه مرکز خرید. جلوی بستنی فروشی پایین تر از مرکز خرید یک عالم آدم ایستاده اند در انتظار خریدن بستنی و رفع خستگی خرید. کمی جلوتر یک دختر و پسر با هم راه می روند. دختر با موبایلش حرف می زند. تا صحبتش تمام می شود و گوشی را می آورد پایین می روم سراغ شان. مهسا و محمد از دانشگاه می آیند. می پرسیم: «برای خرید شب عید آمده اید؟» محمد می گوید: «نه بابا. کی حال این چیزها را دارد.» مهسا ادامه می دهد: «اصلاً حوصله و اعصاب این کارها را ندارم که بروم دنبالش.»

به نظر محمد خرید عید معنایی ندارد وقتی مثلاً یک ماه پیش تی شرت خریده. اصلاً کی گفته باید لباس نو باشد حتماً. تازه او که اصلاً عید دیدنی نمی رود و بیشتر عید را می رود سفر. آخرش هم می گوید: «رسم بی خودی است. فقط خیابان ها غلغله می شود.»

مهسا می گوید: «مادرم قبلاً مدام می گفت خرید کن اما الان دیگر خسته شده و بی خیالم شده. وقتی چیزی لازم ندارم چرا خرید کنم؟ بعد هم الان شرایط مردم زیاد خوب نیست. توی این وضعیت دوست ندارم این طوری خرید کنم.»

خرج چند میلیونی شب عید

فقط خرید کردن نیست. عید به نظر بعضی ها شکل و ظاهر نو می خواهد. ظاهری که فقط با لباس، نو نمی شود. آرایشگاه می خواهد و ناخن و رنگ موی تازه و مد روز. برایش هم حسابی خرج می کنند. جوان ها هم از این کارها می کنند و غیر از این که در طول سال به خودشان می رسند دوست دارند حتماً شب عید نونوار باشند. آن هم با قیمت های آنچنانی.

برای همین هم این روزها آرایشگاه ها حسابی شلوغند و آرایشگرها وقت سر خاراندن ندارند. باید وقت بگیری و شاید هم حسابی توی نوبت بنشیننی تا نوبت شود و موهایت آن رنگی بشود که دوست داری و ناخن هایت را خوش رنگ و لعاب کنی.

یاسمن امسال هنوز آرایشگاه نرفته ولی هرسال کارش همین است. موهایش را هایلایت و ناخن های کاشته اش را مرتب می کند و لاک های خوش رنگ تر و ویژه تر می زند. هر سال حسابی می گردد و می بیند چه چیزهایی مد شده تا طبق مد روز باشد؛ هم لباسش و هم رنگ موهایش. کارهایی که برایش کم هم آب نمی خورد. قیمت های امسال دستش نیست اما می گوید: «پارسال هایلایتم ۷۰۰، ۸۰۰ هزار تومان شد. برای ناخن هم ۱۰۰ هزار تومان خرج کردم. با خرده کاری های دیگر، آرایشگاه شب عیدم یک میلیون تومانی درآمد.»

همان قدر که به آرایشگاه رفتن شب عید معتقد است لباس نو خریدن هم برایش مهم است. برای همین پارسال یک میلیون تومان هم خرج لباس هایش کرده است. خودش را مقید می داند که شب عید حتماً این کارها را انجام بدهد شاید چون برایش حال خوب دارد: «یک جوری است که انگار باید حتماً این کارها را بکنم. حالا یا برای خودم یا خانه. برای نو بودن و تغییر و چیزهای جدید. یک چیز کوچک که بتواند آدم را خوشحال کند.»

حالا با این قیمت های جدید و این که همه چیز گران شده خودش فکر می کند همان آرایشگاه برایش یک و نیم تا ۲ میلیون تومان آب می خورد. خریدهای عیدانه یاسمن فقط لباس و آرایشگاه نیست، او دوست دارد برای خانه اش هم خرج کند. حسابی می گردد و چند مدل چیدمان سفره هفت سین می بیند تا یک مدل را انتخاب کند. از حالا تخم مرغ های هفت سینش را هم سفارش داده تا رنگ کنند و گلدان گرفته تا گل و گیاه تازه و عیدانه بکارد. می پرسیم چرا اینقدر جدی و با جزئیات برای عید دنبال این چیزها هستی؟ می گوید: «بهانه ای برای شاد شدن است. امید به زندگی است و لبخند روی لب آدم می آورد، آن هم در این دوره و زمانه.» برای همین حتی اگر بقیه سعی کنند منصرفش کنند و بگویند که خرج نتراشد او باز هم کار خودش را می کند.

البته وقتی با نیلوفر حرف می‌زنم متوجه می‌شوم یاسمن آن قدرها هم برای عید خرج نمی‌کند! نیلوفر می‌گردد و برای آرایشگاهش و رنگ مویش گران‌ترین‌ها را انتخاب می‌کند؛ همه هم مطابق آخرین مد. پارسال نزدیک ۲ میلیون تومان برای آمبره موهایش و صاف کردن آنها خرج کرده. ناخن‌هایش هم مناسبتی است. معمولاً برای عید ناخن‌هایش طرح گل داشته‌اند. امسال که به فکرش رسیده هفت سین بکشد روی ناخن‌ها. آن هم با قیمت ۳۰۰ هزار تومان و شاید هم بیشتر.

لباس هم که دیگر حکایت جدا دارد. پارسال بیشتر از ۲ میلیون تومان لباس عید خریده. خودش می‌گوید: «البته این خرج‌ها فقط مخصوص شب عید نیست. من همیشه دوست دارم به خودم برسم ولی شب عید بیشتر می‌شود. این کارها برایم توئی زندگی تنوع ایجاد می‌کند. دوست ندارم عید شبیه بقیه روزهای سال باشم. خیلی وقت‌ها پول‌چندانی هم نداشته‌ام اما هرچه بوده خرج این کارها کرده‌ام. نمی‌دانم شاید یک جور اعتیاد باشد شاید هم یک عادت عجیب و غریب اما برای خودم عجیب و غریب نیست. بهانه زندگی و شاد بودن است.»

نیلوفر یک عادت بامزه هم دارد. نمی‌خواهد فقط خودش تغییر کند برای همین به دوستانش هم گیر می‌دهد و هر سال بالاخره موفق می‌شود یکی دو نفر را به قول خودش از راه به در کند و ببرد آرایشگاه: «چند تا دوست صمیمی دارم که هر سال شب عید می‌گویند ای وای باید از دست نیلوفر برویم قایم شویم اما این قدر مدل‌های مختلف مو را برایشان می‌فرستم و از رنگ و موهای جدید حرف می‌زنم که بالاخره وسوسه می‌شوند. پارسال یکی را مجبور کردم ناخن بکارد. یکی دیگر را هم گول زدم موهایش را بزند. خیلی هم خوب شد. آخرش همه شان راضی می‌شوند و می‌گویند کلی روحیه شان عوض شده اما خب اولش مقاومت می‌کنند.»

شاید به نظرمان خرج بیهوده و زیادی به نظر برسد. شاید بگوییم کارهای مهمتری می‌شود با این پول‌ها کرد. شاید بگوییم بقیه به این پول‌ها نیاز دارند اما برای این بچه‌ها مهم همین حال و هواست. همین تغییر روحیه و تغییر روال همیشگی و یکنواخت زندگی. خلاصه حرف‌های کسانی که در این گزارش با آنها حرف زدیم همین بود؛ مایه خوش‌دلی.